

خدا جون سلام به روی ماهت...

بادبادک زرد



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

جادو جادو زررہ

پل موژر ● مہتا مقصودی

سرشناسه: موسیر، پل

Mosier, Paul

عنوان و نام پدیدآور: بادبادک زرد / نویسنده: پل موژر؛ مترجم: مهتا مقصودی.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۸۱-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [2018]. Echo's Sister

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱ م.

موضوع: Young adult fiction, American-- 21st century

شناسه‌ی افزوده: مقصودی، مهتا، ۱۳۶۸ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV۱

رده‌بندی دیوئی: ۸۱۳/۶ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۵۷۵۷۱

۷۱۹۷۰۱



انتشارات پرتقال

بادبادک زرد

نویسنده: پل موژر

مترجم: مهتا مقصودی

ناظر محتوایی: زانبار ابراهیمی

ویراستار ادبی: مسعود ملک‌یاری

ویراستار فنی: زهرا فرهادی‌مهر - زهرا ارچندانی

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مینا فیضی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۸۱-۸

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقديم به هارمونی سی موژر.
پ.م



تقديم به روژین عزیزم.
م.م



Echo's Sister

Copyright © 2018 by Paul Mosier

Printed in the United States of America
by HARPER, an imprint of HarperCollins
Publishers

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)
کتاب Echo's Sister
به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.



امروز، روز اول مدرسه است. با خودم می‌گویم: «روز فوق‌العاده‌ای می‌شه.» می‌نشینم روی کاسه‌ی توالی طبقه‌ی دوم هنرستان ویلیج^۱ در نیویورک سیتی و دفترچه یادداشت کوچولویم را باز می‌کنم. تمام حرف‌هایی را که قرار است بین من و هم‌کلاسی‌های جدیدم ردوبدل شوند، توی این دفترچه نوشته‌ام. جمله‌هایم آن‌قدر ماهرانه و دقیق هستند که حتماً با آن‌ها توی دلشان جا باز می‌کنم. دقیق‌ترش را بگویم، بچه‌های این مدرسه جدید نیستند. این منم که تازه‌واردم. همیشه در مدرسه‌های دولتی درس خوانده‌ام، ولی امسال قرار است کلاس هفتم را توی این هنرستان خصوصی بخوانم.

یک‌عالمه دوست پیدا می‌کنم؛ دوست‌های جورواجور، البته به شرطی که بچسبم به فهرستی که آماده کرده‌ام و وقتی با بچه‌ها صحبت می‌کنم، حواسم باشد که حرف به چیزهای خطرناکی مثل پول کشیده نشود. آن‌قدری که پول توی دست‌وبال بچه‌های این مدرسه هست، توی دست‌وبال مامان‌وبابای من نیست. مامانم طراح لباس کمابیش معروفی است ولی باز هم به‌زور از پس دخل‌وخرج زندگی در منهتن برمی‌آییم. بیشتر بچه‌های مدرسه مادروپدرهای

1. Village

پول‌داری دارند که در وال‌استریت^۱ کار می‌کنند. احتمالاً همه‌شان با لیموزین به مدرسه می‌آیند، ولی من قرار است هر روز با بابا به مدرسه بیایم، آن هم با پای پیاده.

نمی‌فهمم چرا همه‌چیز این شهر این قدر گران است، آخر آپارتمان‌هایش قد قوطی کبریت و زهوادررفته‌اند. دست‌کم آپارتمان ما که این‌طور است. بابا می‌گوید که برای چیزهای گران و کوچک و زهوادررفته دل‌ربا صفت بهتری است. انگار مامان هم حرف بابا را قبول دارد. اسم محله‌مان گرینویچ ویلیج^۲ است. حاشیه‌ی پیاده‌روهایش درخت کاشته‌اند و به‌خاطر همین به چشم من محله‌ی زیبایی می‌آید. احتمالاً قبل از اینکه مامان و بابا، من و خواهر کوچولویم اکو^۳ را به دنیا بیاورند، خانه‌مان دلبازتر بود، ولی الان چهارنفری چپیده‌ایم توی یک آپارتمان کوچک که از پسِ مخارجش بر نمی‌آییم و وسعمان هم نمی‌رسد که عوضش کنیم.

شک ندارم بچه‌های کلاس هفتمی از همه‌ی بچه‌های مدرسه خوشبخت‌ترند، به‌خاطر همین مطمئنم هنرستان ویلیج، با اینکه ۱۵۰ سال قدمت دارد، حال‌احالها روی سرمان خراب نمی‌شود؛ حداقل نه تا زمانی که من یکی از شاگردهای خوشبخت کلاس هفتمی هستم. مدرسه هم هیچ مشکل خاصی ندارد، فقط باید یک میلیون دلار مواد ضد عفونی‌کننده خالی کرد رویش، مخصوصاً توی دست‌شویی‌ها. تا روی کاسه توالت نشستم که فهرست مکالماتم با هم‌کلاسی‌های جدید را مرور کنم، اولین چیزی که به ذهنم رسید همین بود. توی فهرستم نوشته شده: اصلاً حرفی از پول زن. بعد هم آمده که: از لباس هیچ‌کس تعریف نکن. اینجا همه لباس فرم می‌پوشند، پس تعریف کردن از لباس بقیه احمقانه به نظر می‌رسد. اگر از لباس یک دختر دیگر تعریف کنم، یعنی از لباس خودم هم تعریف کرده‌ام، آن وقت فکر می‌کنند خودشیفته‌ام.

۱. خیابانی معروف در محله‌ی منهتن نیویورک که مهم‌ترین مراکز اقتصادی در این خیابان قرار دارند.

2. Greenwich Village

3. Echo

این هم توی فهرستم آمده که نپرس دست‌شویی کجاست. الان توی دست‌شویی هستم. پس نپرسیدن این سؤال کار چندان سختی نیست فقط باید یادم بماند که چطور برگردم همین‌جا. دست‌شویی جای خوبی است برای اینکه آدم بنشیند، فکرهایش را جمع‌وجور کند و دل‌وجرئت‌ش را به کار بیندازد، البته به شرطی که آدم زیاد توی دست‌شویی نماند وگرنه دیگران نگران می‌شوند که نکند حالش بد شده و از این‌جور چیزها.

نه اینکه مثلاً از آدمیزاد بودن و اینکه مجبورم از دست‌شویی استفاده کنم خجالت بکشم. ولی توی کتاب‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌ها هیچ‌وقت حرفی از دست‌شویی رفتن شخصیت‌ها زده نمی‌شود. به همین خاطر عادی نیست که آدم همه را از دست‌شویی رفتنش باخبر کند.

یکی از مهم‌ترین موارد فهرست این است که خودت را لَفْتِر^۱ معرفی نکن. این اسم واقعی‌ام است، معنی‌اش هم می‌شود «خنده». انتخاب مامان و بابایم بوده. عوضش می‌گویم اسمم «ال» است؛ همان حرف اول اسمم. دخترهای مدرسه تا این را بشنوند، فکر می‌کنند اسمم «الی^۲» به معنای زیباست. با این اسم انگار همان لحظه از توی مجله‌ی مد پریده‌ام بیرون، حتی اگر دقیقاً همان لباسی را پوشیده باشم که بقیه‌ی دخترهای مدرسه پوشیده‌اند.

ولی شاید خوب نباشد که فکر کنند از توی مجله‌ی مد بیرون آمده‌ام. برمی‌گردم چند صفحه قبل‌تر توی دفترچه‌ی کوچولویم و آن را به فهرست چیزهایی که باید در موردشان فکر کنم، اضافه می‌کنم.

با دیدن لَفْتِر توی فهرستم، یادم می‌افتد که باید قبل از حضور و غیاب زنگ اول به معلم بگویم که من را با اسم دومم صدا کند. فقط سه دقیقه تا خوردن زنگ وقت دارم، پس با آنکه دست‌شویی نکرده‌ام سیفون را می‌کشم که یک‌وقت بقیه‌ی دخترها فکر نکنند دست‌شویی را مثل گرداب جادویی تک‌شاخ‌ها پاتوق کرده‌ام.

1. Laughter

2. Elle

قبل از اینکه دفترچه‌ی کوچکم را ببندم، می‌بینم تمام چیزهایی که توی
فهرستم نوشته‌ام حرف‌هایی هستند که نباید بزنم، به جز سلام!
آن قدر آسان هست که یادم بماند.
سلام!

با مدادم علامت تعجب را خط می‌زنم تا زیاد هم مشتاق به نظر نرسم.
ناگهان می‌فهمم که موقع نگاه کردن به فهرست، دو بار با صدای بلند
گفته‌ام سلام، برای همین هم حالا باید وانمود کنم که دارم توی توالی با
گوشی حرف می‌زنم تا یک وقت دخترهای داخل دست‌شویی فکر نکنند من
آدمی هستم که روی کاسه‌توالی می‌نشیند و به خودش سلام می‌کند، که
ظاهراً هم همان آدم هستم.

«آره، مدرسه‌ام. دارم واسه زنگ اول آماده می‌شم. آهان. آره. باشه. راست
می‌گی؟ نه بابا! آره. باشه. عالیه. خیلی خوب می‌شه. باشه. چاؤ!»
شاید خیلی صحبت‌م را کش داده باشم، یعنی شاید زیادی ساختگی شده
باشد. در خیالم با میسی^۲ حرف می‌زدم، بهترین دوستم در مدرسه‌ی قبلی
و تمام زندگی‌ام. اما در واقع چند هفته‌ای می‌شود که با او صحبت نکرده‌ام،
چون بیشتر تابستان را در فرانسه بود.

درضمن، دلم می‌خواهد میسی فکر کند اوضاعم در مدرسه‌ی جدید خوب
است و سخت تلاش می‌کردم که لحنم طبیعی باشد. این مدت خیلی نگران
بوده‌ام که نکند نتوانم با کسی دوست بشوم و مطمئنم اگر میسی صدایم
را بشنود، می‌فهمد نگرانم. مادر و پدرم حتی اجازه نمی‌دهند گوشی‌ام را به
مدرسه ببرم، چون فکر می‌کنند استاد گم کردن وسایل هستم.

بالاخره دفترچه را می‌بندم و توی جیبم قایم می‌کنم. بعد نیم دقیقه صبر
می‌کنم و به بقیه فرصت می‌دهم تا حرف‌هایی را که شنیده‌اند، فراموش کنند.

۱. Ciao؛ یک کلمه‌ی خودمانی به زبان ایتالیایی که هم به جای سلام و هم به جای خداحافظی از آن استفاده
می‌کنند.

2. Maisy

بلند می‌شوم، دامن و پیراهن دکمه‌دار لباس مدرسه را مرتب می‌کنم، کیفم را روی شانه‌ام می‌اندازم، قفل در توالیت را باز می‌کنم و بی‌اعتنا می‌روم بیرون. موقع شستن دست‌هایم سعی می‌کنم چشمم به چشم شش یا هفت دختر دیگری نیفتد که جلوی آینه با هم گپ می‌زنند. در آینه نگاهی به صورتم می‌اندازم؛ به موهای قهوه‌ای روشن و چشم‌های سبزم. بعد شکلات گوشه‌ی دهانم را پاک می‌کنم، چون خوب نیست که همه به دونات شکلاتی‌ای که برای صبحانه خورده‌ام حسودی کنند.

بعد باعجله به طرف راهرو می‌روم. وقت راه رفتن روی زمین چوبی، قدم‌های خیلی بلند بر نمی‌دارم تا به نظر نرسد که در حال دویدن هستم، اگرچه عملاً دارم همین کار را می‌کنم. بعد وارد کلاس ۲۱۱ می‌شوم و می‌ایستم جلوی در. یک مرد خیلی جذاب آنجا ایستاده، ولی جذاب بودنش برایم مهم نیست، چون پسرها هیچ تأثیری روی من ندارند.

می‌گوید: «سلام.»

می‌گویم: «سلام.» موهای موج‌دارِ مشکی و لبخند گرمی دارد. روی قسمت آرنج کت اسپرتش وصله‌دوزی شده است.

«ساعت اول با من کلاس داری؟»

اول می‌گویم: «بله.» بعد صدایم را کمی آهسته‌تر می‌کنم. «می‌خواستم بهتون خبر بدم که اسمم اشتباه شده.»

«اِ؟ چه اشتباهی؟» سرش را کج می‌کند.

به او نزدیک می‌شوم و می‌گویم: «اسم لَفْتِر ثبت شده، اما درواقع اسمم اله.» با صدای خیلی بلند می‌پرسد: «لَفْتِر؟»

خودم را عقب می‌کشم و می‌گویم: «لطفاً وقتی حضور و غیاب می‌کنین، ال صدام بزنین.»

لبخندی می‌زند و می‌گوید: «چطوره فقط بخندم و تو از پشت میزت برام دست تکون بدی؟»

سعی می‌کنم لبخند زنم، چون باید بداند که سر این موضوع با کسی شوخی ندارم.

«بسیار خب خانم ال. لطفاً بشینین سر جاتون، دیگه تقریباً وقت...» صدای بلند و کش‌دار زنگ، حرفش را ناتمام می‌گذارد. لبخند می‌زند و من هم در جواب لبخند می‌زنم. نه به این دلیل که خوش‌تیپ و جذاب است؛ برای اینکه وقتی به شما لبخند می‌زنند باید همین کار را بکنید.

وقتی برمی‌گردم، همه‌ی صندلی‌ها پر شده، به‌جز یک صندلی در ردیف جلو که دعا می‌کردم آنجا ننشینم. حالا اگر آخرین صندلی ردیف جلو و نزدیک در بود، یک چیزی، اما این صندلی دقیقاً وسط ردیف جلو است. انگار من نشان تبلیغاتی کلاس هستم؛ از همان‌ها که جلوی ماشین‌ها می‌چسبانند.

«این صندلی خالیه.» صدای یکی از دخترها است. لبخند می‌زند و صندلی کناری‌اش را نشان می‌دهد. صندلی مخصوص نشان تبلیغاتی. ابروهایم را در هم می‌کشم. نمی‌دانم لبخندش از سر مهربانی است یا خوب می‌داند که این بدترین صندلی کلاس است و از روی بدجنسی لبخند می‌زند.

می‌نشینم روی صندلی که به میز چوبی وصل شده و بدون آنکه توجه کسی را به خودم جلب کنم تا می‌توانم در صندلی فرو می‌روم.

آقامعلم، پشت به کلاس، روی تخته‌سیاه، که احتمالاً هم‌سن‌وسال این ساختمان است، می‌نویسد. صدای تق‌تق و جیرجیر گچ توی کلاس می‌پیچد. بعد برمی‌گردد طرف بچه‌ها و لبخند می‌زند. اسمی را که روی تخته نوشته می‌بینم و دهانم از تعجب باز می‌ماند. صدای پیچ‌پیچ آهسته‌ی کلاس را از پشت سرم می‌شنوم.

«صبح به‌خیر بچه‌ها، به کلاس هفتم انگلیسی خوش اومدین. من آقای دوفاس^۱ هستم. این اسم یه هدیه‌ی تأسف‌بار از طرف اجدادمه که توی مرداب‌های اروپا غذا پیدا می‌کردن تا زنده بمونن. به‌طور کلی آهنگ اسمم باعث...»

۱. Dewfuss: در زبان انگلیسی همین کلمه با املای کمی متفاوت (doofuss) احمق معنی می‌شود.